



نشست دوروزه اخلاقی برای نوآموزان

اخلاق کاربردی؛ راهنمای عمل اخلاقی

با ارائه: آقای دکتر سید حسن اسلامی

۱۵ اسفند ۱۳۹۷

به قلم: علی علیزاده

# نشست دوروزه اخلاق برای نوآموزان

راهنمای عمل اخلاقی  
اخلاق کاربردی؛

سید حسن اسلامی

چهارشنبه ۱۵ اسفندماه ۹۷. ساعت ۱۶

EthicsHouse.ir

خانه اخلاق برای جوانان



## معرفی استاد:

سید حسن اسلامی دوره‌ی دکتری کلام را در دانشگاه قم گذرانده و دانش آموخته حوزه علمیه قم است. او هم اکنون استاد فلسفه دین و فلسفه اخلاق در دانشگاه ادیان و مذاهب بوده و آثار او عمدتاً در حوزه اخلاق نقد، اخلاق زیستی، اخلاق محیط زیست و اخلاق پژوهش است. از جمله آثار ایشان می‌توان کتاب‌های «دروغ مصلحت‌آمیز» و «شبهه‌سازی انسانی از دیدگاه آیین کاتولیک و اسلام» را نام برد.

## چکیده:

اخلاق کاربردی و تأمل در آن، زمانی آغاز می‌شود که ما با یک مساله مواجه می‌شویم. این مساله باید طوری باشد که ذهن ما را بگزد و مثل خار در کف پای ما فرو برود. تا این اتفاق رخ ندهد، تفکر اخلاقی نیز شکل نمی‌گیرد. همچنین باید دانست که در بسیاری از موارد حکم‌های ما، حکم اخلاقی نیستند؛ بلکه حکم حقوقی، حکم مبتنی بر آداب و رسوم و ... هستند. لذا مناسب است که میان این‌ها تفکیکی قائل شویم. آن چه در ادامه می‌خوانید کوششی است در جهت معرفی سه سطح تفکر اخلاقی یعنی: تجربه‌ی اخلاقی، داوری اخلاقی و تأمل در این داوری، و در ادامه روش حل مسئله در اخلاق کاربردی بیان خواهد شد.

## سه مثال برای ورود به بحث:

برای آن که ذهن شما را، با مفاهیم اولیه‌ی اخلاق کاربردی آشنا کنم، چند مثال می‌زنم:

۱. در سال ۱۹۸۴، در ایالت تگزاس آمریکا، زوجی نابارور زندگی می‌کردند. این زوج مادری را پیدا کردند تا نگهدارنده‌ی نطفه‌ی آن‌ها باشد و در ازای این نگهداری مبلغی دریافت کند و همچنین قرار شد وقتی بچه به دنیا آمد، به او ده هزار دلار پرداخت کنند. بعد از گذشت مدتی پس از به دنیا آمدن بچه، دل این خانم برای بچه‌ی به دنیا آمده که دختر هم بود، تنگ شد و او را دزدید. خانواده‌ی اول به دادگاه شکایت کردند و حکم جلب مادر صادر شد. پرسشی که در این جا مطرح می‌شود این است که اگر شما قاضی بودید، حق را به چه کسی می‌دادید؟ به خانواده‌ی اول یا به مادری که نطفه را نگه داشته بود؟

۲. در یکی از ایالت های آمریکا، آقای به روان پزشکی مراجعه می کند و می گوید: من با همسر مشکل دارم و اگر از سفر برگردد، او را می کشم. اتفاقا این خانم از سفر بر می گردد و شوهرش هم او را می کشد. خانواده ی مقتول، از روان پزشکی به خاطر سکوتش شکایت می کنند. دادگاه اولیه، حق را به خانواده ی مقتول می دهد. پرسشی که مطرح می شود این است که اگر شما به جای قاضی بودید، حق را به چه کسی می دادید؟

۳. بنده سال گذشته به جایی رفته بودم و در آن جا شخص فقیری را دیدم که همراه خانواده اش در یک خانه ی مصادره ای زمان قاجار زندگی می کرد. وقتی وارد خانه شدم، دیدم یک پرنده را در قفس نگه داشته است. به محض این که چشمم به پرنده افتاد؛ از او سوال کردم که چرا این پرنده را در قفس نگه داشته ای؟ در پاسخ به من گفت که اگر من این پرنده را نگه ندارم، شخص دیگری او را می گیرد و در قفس نگه داری می کند. به نظر شما این شخص کار خوبی انجام داده است یا کار او توجیه اخلاقی ندارد؟ در مورد این سه مثال فکر کنید تا در آخر بحث در این باره به جمع بندی برسیم.

### سه سطح تفکر اخلاقی:

اخلاق کاربردی و تامل در آن، زمانی آغاز می شود که با یک مساله مواجه می شویم و این مساله باید طوری باشد که ذهن ما را بگزد و مثل خار در کف پای ما فرو برود. تا چنین مساله ای ذهن ما را نگذرد، تفکر اخلاقی شکل نمی گیرد. برخی از متخصصین هنگامی که در این باره بحث می کنند، می گویند: تفکر اخلاقی اصولا از سه سطح می گذرد؛

۱. **سطح تجربه ی اخلاقی:** در این سطح شما چیزی را تجربه می کنید. این سه مثالی که خدمتتان عرض کردم، تجربه بودند. بعضی از این تجربیات، تجربیات شخصی شما هستند؛ یعنی خودتان مشاهده شان می کنید و برخی دیگر، تجربیاتی هستند که سایرین برای شما بازگو کرده اند که این تجربه ی شنیداری است. برای مثال شما به خیابان می روید و می بینید یک خانم بچه ی کوچکش را به شدت کتک می زند. ممکن است از این خانم بپرسید: «چرا بچه ات را می زنی؟» و او هم احتمالا در جواب شما، خواهد گفت: «بچه ی خودم است و می خواهم آدمش کنم!». یا مثلا می بینید در کنار خیابان، یک نیشان ایستاده و راننده اش گوسفندی را سلاخی کرده و گوشت هایش را می فروشد. و گوسفند دیگری را هم، در گوشه ای بسته تا بعد از اتمام فروش گوشت های گوسفند اول، به سراغ

آن برود، در حالی که شاهد سلاخی و فروش گوشت‌های گوسفند اول بوده‌است. این جا نیز، سوالی به ذهن شما خطور می‌کند که آیا این کار درست است؟ این سطح تجربه‌ی حس‌ی است.

۲. **سطح داوری:** در این سطح شما بلافاصله پس از تجربه، حکمی صادر می‌کنید. مثلاً می‌گویید فلان کار انجام شده، خوب بود یا فلان کار، بد بود.

۳. **سطح بازنگری در داوری:** در این سطح شما کمی جلوتر می‌روید و متوجه می‌شوید که قضیه، با آن‌چه در ابتدا می‌پنداشته‌اید، متفاوت است. مثلاً شخصی را فرض کنید که به پزشک مراجعه می‌کند و پزشک به او می‌گوید سرطان داری. شخص، به شدت شوکه می‌شود و حتی ممکن است از شدت ترس سگته کند. اما شما ممکن است در ابتدا، ملاحظه‌ی این فرد را کرده و به دروغ، به او بگویید که بیماری‌اش بیماری سختی نیست و به راحتی قابل درمان است اما ممکن است بعد با خودتان فکر کنید که آیا من حق داشتم به این شخص دروغ بگویم یا نه؟

---

نکند اگر من به او راستش را می‌گفتم و او می‌فهمید که یک سال بیشتر زنده نیست، در این یک سال کارهایی را می‌کرد که شاید الان این کارها را نکند؟ چون همه‌ی انسان‌ها برای آینده در ذهنشان، طرح‌هایی دارند و اجرای این طرح‌ها را موکول

کرده‌اند به روزی که فرصتش پیش بیاید. چه بسا این شخص می‌خواسته مدرسه‌ای را احداث کند و این کار را موکول کرده به بیست سال بعد و اگر بداند که تا یکسال آینده می‌میرد، همین الان مدرسه را احداث می‌کند. لذا یکی از آزمون‌های اخلاقی، همین است که اگر کسی به شما بگوید فرصت محدودی برای زنده ماندن دارید، چه کار خواهید کرد؟ تعدادی از اشخاص سرشناس تاریخ به این آزمون اشاره کرده‌اند؛ از شیخ بهایی گرفته که می‌گوید:

گر کسی گوید که از عمرت همین

هفت روزی مانده و آن گردد یقین

تا استیو جابز که در یکی از صحبت‌هایش می‌گفت: « من هر روز در آینه نگاه می‌کنم و به خودم می‌گویم امروز روز آخر عمرم است.»

اگر بیاموزیم این سه سطح را درست پیش برویم، می‌توانیم امیدوار باشیم که به یک منطقیِ درستِ تحلیلی اخلاقی می‌رسیم.

## محدوده‌ی بحث:

برای این که بتوانیم به بحثمان ادامه بدهیم؛ اجازه بدهید حدود و ثغور بحث را روشن کنم:

خیلی وقت‌ها حکم‌های ما، حکم اخلاقی نیستند؛ بلکه حکم حقوقی یا حکم مبتنی بر آداب و رسوم و ... هستند. لذا مناسب است که میان این‌ها تفکیک قائل شویم. بخشی از آدم‌ها زندگی روتینی دارند و نسبت به هیچ چیز حکمی نمی‌کنند. به تعبیر قدما «صلح کل» هستند! نمی‌دانم چنین آدم‌هایی وجود دارند یا نه ولی اگر چنین انسانی باشد، مثل سنگ است. شما اگر به تجربیاتتان مراجعه کنید، می‌بینید از صبح تا شب همواره در حال حکم دادن هستید، ما حتی درباره‌ی خودمان هم قضاوت می‌کنیم، در واقع لحظه‌ای از قضاوت کردن برکنار نیستیم، و قضاوت‌های ما طیف گسترده‌ای را هم شامل می‌شوند. گفته می‌شود روزانه شصت هزار اندیشه از ذهن ما عبور می‌کنند که بسیاری از آن‌ها عقیم و تکراری هستند. بخشی از خودپروری این است که انسان بتواند افکارش را مدیریت کند. شما اگر بتوانید این شصت هزار فکر را به شصت فکر تقلیل بدهید و خوب به آن شصت فکر پردازید، مطمئن باشید که در آینده، فیلسوف خواهید شد. بنابراین ذهن ما به خاطر اطلاعات زیادی که دریافت می‌کند، فلج می‌شود. اصلاً یکی از علت‌هایی که باعث می‌شود خیلی‌ها نتوانند فکر کنند همین داده‌ها و اطلاعات زیاد است. مثلاً کسی که صبح تا شب مشغول تلفن همراهش است، نمی‌تواند درست فکر کند؛ چون ذهنش فرصت تحلیل داده‌ها را ندارد. همین که می‌خواهد خبر اول را تحلیل کند، خبر بعدی از راه می‌رسد. بحث من این است که بخشی از وجود ما، همواره در حال داوری است و این داوری‌ها انواعی دارند:

۱. داوری زیباشناختی مثل این که حکم بدهیم چیزی زیبا یا زشت است و کاری با درست و غلط آن هم نداشته باشیم. این قضاوت در عرصه‌ی زیباشناختی، منطقی دارد که کانت، در کتاب نقد قوه‌ی حکم، به همین مساله پرداخته است. ما کاری به این نوع از قضاوت‌ها نداریم.
۲. برخی از قضاوت‌های ما، ناظر به خوشایند و بدایند حسی خود ما است. مثل این که از هوایی خوشمان بیاید یا بدمان بیاید. به تعبیر طلبگی: «بعضی چیزها منافر طبع ماست و بعضی دیگر ملایم طبع ما.» چیزی که ملایم طبع ما باشد را خوب و چیزی که منافر با آن باشد را بد می‌دانیم. در این نوع داوری، خوب که فکر کنیم؛ متوجه می‌شویم

که دلیل داوری ما، صرفاً این است که از چیزی خوشمان یا بدمان آمده. متأسفانه برخی فکر می‌کنند اخلاق از این مقوله است و این اشتباه است. لذا گاهی شخص از آن‌جا که نمی‌تواند خوب استدلال کند، مسیر را به نسیب-گرایی اخلاقی می‌کشد و داوری‌ها را از هم تفکیک نمی‌کند. مهم‌ترین ملاکی که می‌توان در این‌جا مورد توجه قرار داد این است که ما در امور حسی اصلاً با کسی، بحثی نداریم! شما از پیاز خوشت می‌آید و من از پیاز خوشم نمی‌آید اما مثلاً در مورد کشتن کودکان، شما نمی‌توانی بگویی که من بچه‌ها را می‌کشم چون از کشتن بچه‌ها خوشم می‌آید! اگر شما چنین حرفی بزنی، من به شما اعتراض خواهم کرد و با شما بحث خواهم کرد. همین که با شما بحث می‌کنم، یعنی می‌خواهم شما را متوجه کنم که این خوشایند شما، چیز بدیست.

۳. گاهی داوری‌های ما بر اساس قوانین جاری کشور است. پلیس، شما را بر این اساس داوری می‌کند. پلیس نمی‌گوید که کار شما درست یا غلط است؛ بلکه صرفاً می‌خواهد قانون را اجرا کند. ممکن است کار شما به لحاظ اخلاقی کاملاً درست هم باشد، مثل این که بچه‌ای بدود در خیابان و شما ناگهان مجبور شوید از مسیر منحرف شوید تا این بچه را زیر نگیرید؛ این کار شما اخلاقی است اما خلاف قانون است. در این‌جا پلیس، حق دارد شما را مواخذه کند. قاضی هم مطابق قانون عمل می‌کند. در رمان جنایات و مکافات، خانمی

---

**خیله وقت‌ها حکم‌های ما، حکم اخلاق نیستند؛ بلکه حکم حقوقی، حکم مبتنی بر آداب و رسوم و... هستند. لذا مناسب است که میان این‌ها تفکیک قائل شویم.**

---

برای نجات جان مادر بیمارش، به تن فروشی، تن می‌دهد. به لحاظ شرعی این کار حرام و به لحاظ قانونی روسپی-گری، جرم است؛ اما به لحاظ اخلاقی کارش متفاوت است. این جاست که باید گفت داوری‌های ما، در بسیاری از موارد بر اساس حکم قانونی است.

حتماً عبارت «قانون کور است.» را شنیده‌اید. این جمله تفاسیر مختلفی دارد که یکی از آن تفاسیر این است که قانون همه را یکسان می‌بیند؛ اما تفسیر دیگر آن، این است که قانون کاری به داوری‌ها و زمینه‌های اجتماعی و فرهنگی ندارد و تحت هر شرایطی اعمال می‌شود. این جاست که باید بدانیم ما گاهی، اخلاق را با قانون، اشتباه می‌گیریم و این اشتباه است. البته در مجموع باید دانست که قانون، رسوب تاریخی اخلاق است.

۴. گاهی اوقات، قضاوت‌های ما بر پایه‌ی احکام شرعی و فقه است؛ یعنی از حیث خاصی این قضاوت را انجام می‌دهیم. مثلاً این که به خانمی که تصادف کرده و پایش شکسته و لباسش کنار رفته، بگوییم خودت را بپوشان، این قضاوتی است که صرفاً از حیث شرعی صورت گرفته‌است و ملاحظه‌ی مسائل دیگر در آن نشده. ممکن است

گاهی شرع (به معنای احکام فقهی) و اخلاق، با یکدیگر تعارض پیدا کنند؛ مثل این که کسی پس از چهل سال زندگی با یک زن، بدون این که آن زن خطایی کرده باشد، تصمیم بگیرد او را طلاق بدهد؛ شرع می گوید: الطلاق بید من اخذ بالساق، یعنی به لحاظ فقهی می توانی این زن را طلاق بدهی ولی به لحاظ اخلاقی می دانیم که یک جای کار می لنگد.

۵. گاهی وقت ها داوری ما، صرفاً بر اساس رسم است. مثلاً در رستوران، می بینید کسی با دست غذا می خورد و شما درباره ی این کارش داوری می کنید که کارش بد است یا مثلاً کسی به فلان مهمانی می رود و کادو نمی برد و شما می گوید کار بدی کرده است. این ها همه صرفاً مخالفت با رسم است.

۶. اما گاهی اما داوری ما از سنخ دیگریست. مثل آن سه مثالی که خدمتان عرض کردم. این که کسی پرنده ای را در قفس نگه دارد و من این کار را بد بدانم؛ به خاطر خلاف قانون یا خلاف شرع یا خلاف رسم بودنش نیست. این جا استدلال دیگری وجود دارد و آن این است که تو حق نداری یک پرنده ی آزاد را در قفس نگه داری. تو نمی توانی بگویی چون من از این کار خوشم می آید، این کار را می کنم؛ چرا که من هم در مقابل به تو خواهم - گفت: تو خودت خوست می آید کسی تو را در قفس، زندانی کند؟ یا در مثال دوم که روان پزشک محکوم شد، باید بگوییم که هر چند کار روان پزشک خلاف قانون نبوده اما جان یک انسان مهم تر از سایر چیزهاست.

مثال دیگری خدمتان عرض کنم؛ دو جوان یک شب به کازینو می روند و می بینند مرد سیاهپوستی با یک دختر بچه ی هفت ساله وارد کازینو شدند. این دو نفر از غفلت پدر که در حال قمار بوده، استفاده می کنند و دختر را به جای خلوتی می کشانند و یکی از آن ها به دختر، متعرض می شود اما دیگری خود را کنار می کشد و می گوید من در کار تو شریک نیستم. شخص متجاوز پس از تجاوز، دختر را می کشد؛ در نهایت پلیس هر دوی آن ها را دستگیر می کند. در دادگاه جرم کسی که تجاوز کرده، محرز می شود ولی دیگری می گوید من کاری نکرده ام و جرمی مرتکب نشده ام. اگر شما قاضی باشید، آیا می توانید دیگری را که نقشی در تجاوز نداشته محکوم کنید؟ خیر! زیرا قانوناً شخص دوم جرمی مرتکب نشده است. ولی دادگاه آن شخص را محکوم کرد، به خاطر این که فهم اخلاقی ما، می گوید وقتی می بینید کسی در معرض آسیب است و شما می توانید با کمترین هزینه از آن آسیب، جلوگیری کنید؛ ملزم به نجات آن شخص هستید.

در واقع، اخلاق زمانی پیدا می‌شود که ما بیاندیشیم کاری درست است یا غلط. این قضاوت اخلاقی ربطی به حکم شرع و قانون و ... ندارد. بله، در بسیاری از موارد قانون و شرع و اخلاق هم‌پوشانی دارند اما این هم‌پوشانی به معنای یگانگی نیست.

چیزی که خیلی مهم است این است که ما اگر می‌خواهیم اخلاق بورزیم، باید سلوک تفکر و استدلال اخلاقی را بیاموزیم.

### **برای حل مسائل اخلاقی چه باید کرد؟**

برخی به هنگام حل این مسائل، در مقام مقایسه، جانبی را که در آن مصلحتی می‌بینند ترجیح می‌دهند. مثلاً به بیمار دروغ می‌گویند، چون دروغ گفتن به او باعث می‌شود که او دچار شوک و مرگ احتمالی نشود. گاهی برخی به وجدان خود مراجعه می‌کنند. مثلاً وجدان شخص به او می‌گوید که پرنده نباید در قفس باشد. البته وجدان هم حکم ثابتی در همه‌ی افراد ندارد. ممکن است وجدان کسی به او بگوید نگه‌داشتن پرنده در قفس، کار بدی نیست. ما هنگامی که با مسائل اخلاقی مواجه می‌شویم و از سطح تجربه عبور می‌کنیم با یک «چرا» مواجه می‌شویم و باید استدلال بیاوریم. معمولاً در مواردی که استدلال می‌آوریم، به یک معیار بالاتر متوسل می‌شویم؛ مثلاً پرنده‌ای را در قفس نگه می‌داریم تا جان این پرنده حفظ شود. (یادمان باشد که اخلاق، شاخه‌ای از فلسفه است و و بنیاد فلسفه استدلال است. ما هر چه بتوانیم توانایی استدلالمان را بالاتر ببریم، به لحاظ اخلاقی نظری، قوی‌تر خواهیم بود.)

حالا چه ملاکی درست است؟ ملاکی که از دو ویژگی برخوردار باشد: اول این که بتوان آن را به همه‌ی افراد بشر به عنوان یک قانون تعمیم داد. (اصل تعمیم‌پذیری کانت) و دوم این که به پیامد آن توجه کنیم به این معنی که اگر باب یک قضیه‌ای باز شود، آیا پیامدهای آن در پایان خوب خواهد بود یا نه؟ اگر روان‌پزشکی راز یک بیمار را به اطلاع پلیس برساند آیا اعتماد عمومی به روان‌پزشکان از بین نمی‌رود؟ (پیامدگرایی)

برگردیم به مثال اول: دادگاه ابتدا حکم کرد که فرزند برای پدر و مادر است اما خانم رباینده، اعتراض کرد و پرونده به دادگاه عالی رفت. دادگاه عالی حکم کرد که این فرزند متعلق به مادر طبیعی اوست و از این به بعد، قراردادهایی که موضوعشان به این شکل باشد، باطل است مگر آن که این کار به شکل داوطلبانه و بدون درخواست مزد صورت بگیرد و از آن مهم‌تر این که هر گاه مادر بخواهد، بتواند از نظرش عدول کرده و بچه‌ی خود را نگه دارد. به طور کلی



این طور نیست که هر قراردادی به صرفِ قرارداد بودن قابل احترام باشد. مثل این که گرسنه‌ای قرارداد ببندد اگر مرا سیر کنید، من یک کلیه‌ام را به شما می‌دهم.

بنابراین ما دو نوع قوانین داریم: قوانین مکتوب و قوانین نامکتوب که قوانین نامکتوب مهم‌تر هستند. در واقع هر جا که حقوق طبیعی با قوانین مکتوب، تعارض پیدا کنند، حقوق طبیعی مقدم هستند.<sup>۱</sup> در ماجرای دادگاه نورنبرگ، که پس از جنگ جهانی دوم، در آلمان نازی تشکیل شد، عده‌ی زیادی به جرم جنایت علیه بشریت، محاکمه شدند که



در میان این افراد، هشت پزشک اعدام شدند. این پزشکان مدعی بودند که کاری خلاف قانون انجام نداده‌اند اما می‌دانیم که هر قانونی مقدس نیست و هر کاری که قانون به ما بگوید انجامش بده، الزاما درست نیست. اما چه کسی این را تعیین می‌کند؟ این بحث من نیست. شما درباره‌ی نافرمانی مدنی شنیده‌اید؛ در هندوستان انگلیسی‌ها برای برداشت نمک از دریا مالیات وضع کردند و این یک قانون شد. گاندی گفت: من زیر بار این قانون نمی‌روم و با

---

<sup>۱</sup> البته حق طبیعی با طبیعت فرق دارد و یکی از بدترین مغالطات در اخلاق کاربردی، توسل به طبیعت برای اثبات اخلاقی بودن چیزی است. بنجامین فرانکلین، در زندگی‌نامه‌ی خودنوشتش می‌گوید: من گیاه‌خوار بودم و روزی در کشتی در حال مسافرت بودم که گرسنه‌ام شد و بوی ماهی به مشام رسید و دیدم آشپزهای کشتی ماهی تازه گرفته و کبابشان می‌کنند. در همین حال، وقتی یکی از آشپزها در حال پاره کردن شکم یکی از ماهی‌ها بود، دیدم که یک ماهی کوچک از شکم ماهی بزرگ‌تر بیرون پرید و این مساله باعث شد تا به فکر فرو بروم و بگویم وقتی ماهی‌ها خودشان همدیگر را می‌خورند، چرا من نخورم؟! پیتر سینگر به این استدلال این گونه پاسخ می‌دهد که ماهی‌ای که ماهی دیگر را می‌خورد، گزینه‌ی جز خوردن آن ماهی ندارد و این مساله انتخابی نبوده و صرفاً بر اساس غریزه است در حالی که ما انسان‌ها، حق انتخاب داریم.

پیروانش به سمت دریا رفتند و نمک برداشتند که این جریان روی اسکناس‌های روپیه هم نقش بسته است. عرضم این است که هر قانونی مقدس نیست و البته بحث من این نیست.

## سه مدل حل مسائل اخلاق کاربردی

در این مواردی که اشاره کردم، شما باید از سطح تجربه‌ی حسی بگذرید، بعد حکم کنید و سپس من شما را به چالش بکشم تا یک بار دیگر در حکمتان بازنگری کنید. اخلاق کاربردی به معنای حکم صادر کردن نیست؛ بلکه همین که ما در افکار خودمان تامل کنیم، تفکر اخلاقی در ما شکل گرفته است. اگر ما بتوانیم این مراحل را طی کنیم، می‌توانیم در اخلاق کاربردی متبحر شویم. برای این کار، معمولاً چند شیوه وجود دارد:

### ۱. شیوه‌ی از بالا به پایین<sup>۲</sup>:

در این شیوه، ما پیرو کانت بوده و تحلیل‌گرا هستیم. مطابق این شیوه عملی اخلاقی است که طبق تحلیل، صورت بگیرد. ابتدا باید یک قاعده پیدا کنیم و سپس آن را در مورد مصادیق مختلف، پیاده کنیم. مثال پزشکی و بیمار سرطانی را به یاد بیاورید، در آن مثال باید دید تکلیف من، چیست؟ اگر تکلیف اخلاقی من، راست گفتن است باید راست بگویم و دیگر با این که چه اتفاقی می‌افتد، کاری نداشته باشم. به عبارت دیگر در مواجهه با مسائل اخلاقی باید به دنبال یک معیار و سنجه باشید. خوب آن معیار چیست؟ می‌تواند چیزهای مختلفی باشد: مثلاً توافق عمومی، پیامد‌گرایی (نتیجه‌گرایی) یا حتی قانون. ممکن است کسی بگوید ملاک من برای اخلاقی بودن امری، قانونی بودن آن است.

عده‌ای این مدل را قبول دارند اما عده‌ای دیگر به روش بالا انتقاد وارد می‌کنند که هذا اول الکلام! شما اول باید مشخص کنید کدام نظریه‌ی اخلاقی درست است؟ منظور شما از تکلیف چیست؟ نتیجه یا پیامد چیست و چه کسی آن را تعیین می‌کند؟ پیامد کوتاه‌مدت مهم است یا طولانی‌مدت؟

### ۲. شیوه‌ی از پایین به بالا:

<sup>2</sup> top-down model

بعد از این که در شیوه‌ی قبلی، به تعداد زیادی شک و تردید و سوال بر می‌خوریم، کار دشوار می‌شود و عده‌ای به این نتیجه می‌رسند که بیاید مستقیماً از خود مسئله شروع کنیم و هر مساله را به صورت جداگانه بررسی کنیم.<sup>۳</sup> چیزی که البته عملاً ممکن نیست ولی به هر حال این هم یک شیوه‌ای است.

این دیدگاه نیز منتقدانی دارد و از جمله‌ی انتقادات این است که شما برای حل هر مساله‌ی اخلاقی، در ادامه‌ی راه به یک قانون عام، نیاز پیدا خواهید کرد و اگر این را بپذیرید با شیوه‌ی قبلی تفاوتی ندارد.  
۳. دیدگاه تلفیقی<sup>۴</sup>:

در این روش با استفاده از قضاوت‌های جافتاده‌ی خود، موارد مشابه را حل می‌کنید. به قول سعدی:

ببری مال مسلمان و چو مالت ببرند

بانگ و فریاد بر آری که مسلمانی نیست؟!<sup>۵</sup>

قرآن در این باره می‌گوید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ. كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ»<sup>۶</sup> و «هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ»<sup>۶</sup>. البته نمی‌خواهم بگویم که این آیات قرآن می‌خواهند این را بگویند؛ ولی گاهی اوقات، آیات قرآنی را با این دید، ببینید. گاهی آیات قرآن، ما را به نوعی قضاوت جافتاده دعوت می‌کنند. همه‌ی ما نوعی قضاوت‌های جافتاده داریم که درست هم هستند. بروید و قضاوت‌های جافتاده‌ی خود را پیدا کنید و آن را نقطه‌ی عزیمت خود قرار دهید. این قضاوت‌ها را هم فوراً به این که قیاس مع الفارق هستند، محکوم نکنید. آرام آرام، هر چه قضاوت‌های شما سنجیده‌تر شوند، فهم شما از اخلاق کاربردی بیشتر می‌شود. از طرف دیگر هر چه پیش می‌روید، می‌بینید که حرفِ کانت، حرف بدی نبوده که گفته طبق تکلیف عمل کنید. یا می‌بینید پیامدگرایی وجه قابل توجهی دارد و نمی‌توان چشم بسته گفت که من مامور به تکلیفم! خود این حرف، یک حرف غیر اخلاقی است. یعنی چه من مامور به تکلیفم؟! در واقع، در این شیوه، بین نمونه‌ای که درگیرش هستید و بین قضاوت‌های شما، یک حالت دیالکتیکی وجود دارد. یادمان باشد که تمام متفکران اخلاقی تاریخ، دغدغه‌ی اخلاقی داشته‌اند و قصد داشتند، با روش خود مشکلات اخلاقی را حل کنند و این نهایت بی‌عقلی است که انسان میراث فکری خود را نادیده بگیرد و بگوید من

<sup>3</sup> case study

<sup>۴</sup> این نظریه از پیشنهادات رالز است.

<sup>۵</sup> .سوره‌ی صف، آیه‌ی ۲ و ۳.

<sup>۶</sup> .سوره‌ی الرحمن، آیه‌ی ۶۰.

می‌خواهم خودم فکر کنم، این شدنی نیست. این جاست که خود قضاوت جافتاده، حکم می‌کند که قبول کن که دیگران هم فهم و شعوری دارند. چه بسا آن‌ها به ما بصیرت‌هایی ببخشند، که به کمک آن‌ها بتوانیم مسالهی خود را حل کنیم. این سه مدلی بود که در اخلاق کاربردی وجود دارد.

اگر یادتان باشد؛ پیش از این، در تفکر اخلاقی، ما به سه سطح اشاره کردیم، یعنی؛ تجربه، داوری و تامل در داوری. در این سه سطح اتفاقاتی رخ می‌دهند که عبارتند از:

۱. این که با مسالهی اخلاقی خاصی، مواجه می‌شویم. در این جا شما با عرصه‌ای از اخلاق مواجه هستید که به آن عرصه، مسائل اخلاقی یا اخلاق کاربردی<sup>۷</sup> می‌گویند.

۲. این که نیازمند به یک قانون عام هستیم؛ به این توضیح که ما اگر بخواهیم به خوبی اخلاق بورزیم، نیازمند سنجه‌هایی هستیم که این‌ها یک شاخه‌ی مجزا، به اسم اخلاق نظری، اخلاق تئوریک یا اخلاق هنجاری را تشکیل می‌دهند. مثل این که کانت، به شما یک قاعده‌ی صوری می‌دهد، تحت این عنوان که چنان عمل کن که بتوانی عملت را تبدیل به یک عمل جهان شمول و تعمیم‌پذیر کنی. کانت به شما نمی‌گوید چه کار کن؛ بلکه به تو یک قاعده می‌دهد. به این جا که رسیدیم به این نیاز داریم که تکلیف خودمان را با بعضی از مسائل روشن کنیم از جمله بدانیم اخلاق از کجا آمده؟ آیا اخلاق، سرشته شده در نهاد انسان است؟ آیا اخلاق یک توافق عمومی است؟ (قراردادگرایی هابز) آیا اخلاق یک توهم نظام یافته است؟ (نظریه‌ی خطای جی ال مکی). آیا انسان مجبور است یا مختار؟ آیا هنجارهای اخلاقی در گذر زمان تغییر می‌کند یا ثابت است؟ به این جا که برسیم شاخه‌ای از اخلاق وجود دارد که به آن، فرااخلاق می‌گویند. در فرااخلاق ما سخن از چیستی اخلاق به میان می‌آوریم. در این شاخه ما به سوالاتی همچون مسئولیت چیست؟ الزام چیست؟ و ... پاسخ می‌دهیم. بعضی از فیلسوفان دلبسته‌ی فرااخلاق، بعضی دلبسته‌ی اخلاق نظری و برخی دیگر اخلاق کاربردی هستند. هر کدام از شما باید ببیند، علایق واقعی‌تان کدام است. در عین حال، یادمان باشد که هیچ‌کدام از ما نمی‌تواند مستقلاً در هر یک از شاخه‌ها فلسفه‌ورزی کند.

۳. این که یک سری سوالات داریم. مثل این که تفاوت بین وجدان‌های مختلف چه طور قابل توجیه است؟ یا این که بین وجدان و شرع کدام مقدم است؟ و ...

---

<sup>۷</sup>. اخلاق کاربردی شاخه‌ای از اخلاق است که با مسائل اخلاقی مواجه است.

## نتیجه گیری:

در پایان باید بگوییم؛ اخلاق کاربردی در جایی آغاز می شود که ما به مسائلی توجه پیدا کنیم و درباره ی آنها، بدون این که قضاوتمان بر آمده از رسوم، سنن، قانون، خوشایند فردی و ... باشد، قضاوت کنیم و در این مسیر آرام آرام، در قضاوت هایمان بازنگری می کنیم. در این جا متوجه می شویم که نیازمند سنجه هایی هستیم؛ لذا سه مسیر در پیش روی خود می یابیم که عبارتند از: از جزء به کل، از کل به جزء و تلفیقی. در نتیجه ما با سه شاخه از اخلاق مواجه هستیم: اخلاق نظری، فرا اخلاق و اخلاق کاربردی. مهم ترین نکته این است که از بین این سه حوزه به دنبال علاقه ی خود برویم و از هر نوع خودفریبی پرهیز کنیم، البته به طور مطلق نمی توانیم اما می توانیم به مرور به این سمت حرکت کنیم. هم چنین به سوگیری های خود واقف باشیم و از منطق و قوانین دو گانه پرهیزیم.

**کلیدواژه ها: مسائل اخلاق، تجربه ی اخلاق، داوری اخلاق، بازنگری در داوری اخلاق، حل مسائل اخلاق، اخلاق کاربردی.**